نگاهی به زندگی شهید محمود شهبازی قائم‌مقام لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) در گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید

حاج محمود مثل بزرگ جامعه راه را به دیگر رزمندگان نشان می‌داد

احمد محمدتبریزی

شهید محمود شهبازی برای آزادسازی خرمشهر جانفشانی‌های بسیاری کرد. معاون حاج احمد متوسلیان، با وجود مسئولیت سنگینی که بر عهده داشت، در تمام مراحل عملیات بیت‌المقدس حضوری پررنگ داشت. قائم‌مقام لشکر ۲۷محمدرسول‌الله(ص)، در دوم خرداد ۱۳۶۱، تنها یک روز قبل از آزادی خرمشهر در پشت دژ مارِد در جبهه شمال شرقی شهر به شهادت رسید. نبود شهید شهبازی در سوم خرداد غم بزرگی برای رزمندگان بود، اما آنها هیچ وقت شجاعت و فعالیت‌های شهید در طول دوران دفاع مقدس را فراموش نکردند. مهین شهبازی، خواهر شهید خاطرات زیادی از برادر در ذهنش به جا مانده است. در روزهای غرورآفرین آزادسازی خرمشهر و در سالروز شهادت قائم‌مقام لشکر ۲۷، پای صحبت‌های خواهر شهید نشستیم تا ایشان راوی خاطرات برادرش باشد.

برای شروع کمی از فضای خانوادگی، ارتباط بین فرزندان و دوران کودکی شهید برایمان بگویید.

شهید شهبازی متولد ۱۳۳۷ در اصفهان بود. ما خانواده‌ای مذهبی هستیم و ایشان فرزند پنجم خانواده بود. ما پنج برادر و دو خواهر بودیم. پدرمان کشاورز بود و زندگی‌اش را با نان حلال می‌گذراند. وضعیت اقتصادی خانواده‌مان متوسط بود و خیلی به انجام مراسم‌های مذهبی مقید بودیم. پدرم در دهه اول محرم در منزل‌مان مراسم روضه‌خوانی برگزار می‌کرد و شهید در رابطه با دعوت از وعاظ خیلی کمک می‌کرد. مادرمان هم فرزند یک روحانی بود، با وجود اینکه آن زمان فراگیری سواد خیلی مرسوم نبود، ولی مادرمان سواد قرآنی داشت. حاج محمود در وصیتنامه و دست‌نوشته‌هایش رشدش را مرهون مادرمان می‌داند و همچنین نزدیک منزل‌مان مسجدی به نام مسجد شفیعی قرار داشت که فعالیت‌های حاج محمود از آنجا شروع شد. فکر می‌کنم یک روز در هفته جلسه قرآن توسط آقای شکوهنده برگزار می‌شد که تأثیر زیادی در رشد برادرم در جنبه‌های مختلف داشت. خاطرم است هر وقت شهید از تهران به اصفهان می‌آمد به من و یکی دیگر از برادرانم می‌گفت وضویتان را بگیرید تا برای نماز به مسجد برویم. حاج محمود با وجود اینکه فرزند پنجم خانواده بود، ولی صلابت و نفوذ کلام زیادی داشت. شهید حرفی که می‌زد مثل مهر پای برگه بود. به عنوان نمونه ما قبل از انقلاب تلویزیون نداشتیم و جو آن زمان هم در مسائل فرهنگی خوب نبود و چون برادرم بیشتر از همه نسبت به این موضوع حساسیت داشت، کسی به احترام ایشان در این رابطه حرفی نمی‌زد. یادم هست بعد از انقلاب حاج محمود به همراه یکی از همسایه‌ها برای خانه تلویزیون خرید. حتی یادم است در رابطه با مسائل معیشتی و خورد و خوراک نیز تقید و مراعات زیادی داشت. اوایل جنگ زمانی که از تهران به اصفهان می‌آمد، برادران، خواهران و دیگر بستگان دوست داشتند مهمانی بدهند. ایشان مخالف تجملات بود و به مادرمان می‌گفت، چرا این کارها را می‌کنید، ما در جبهه کنسرو لوبیا و سیب‌زمینی می‌خوریم، نباید مهمانی‌ها تجملاتی باشد.

با توجه به قبولی‌شان در دانشگاه، باید بچه باهوش و درسخوانی بوده باشند؟

بله. برادرم واقعاً باهوش و درسخوان بود. ایشان در دوران دبیرستان در رشته ریاضی تحصیل کرد و سال ۱۳۵۶ در رشته صنایع دانشگاه علم و صنعت پذیرفته شد. گویا در دانشگاه دو ترم خوانده بود که انقلاب اسلامی پیروز می‌شود و پس از آن انقلاب فرهنگی پیش می‌آید و دیگر دانشگاه‌ها بسته می‌شود. ما بعدها متوجه شدیم ایشان در دانشگاه فعالیت‌های محوری هم داشتند. یکی از دوستانش تعریف می‌کرد قبل از انقلاب شهید شهبازی در سلف غذاخوری به طرق مختلف اعتراض و نارضایتی خودش را نشان می‌داد و بقیه هم پشت‌سر ایشان حرکت و شروع به شعاردادن می‌کردند. می‌گفتند آن زمان حاج محمود به ما خط می‌داد و جلودار بود.

حسرت نیمه تمام ماندن تحصیلات‌شان را نخوردند؟

در آن زمان هدف شهید درس خواندن بود، ولی دغدغه اصلی‌اش مبارزه با رژیم و خفقان سیاسی و وابستگی کشور به بیگانگان بود. در وصیتنامه‌شان خیلی واضح نوشته‌اند و از زیارت عاشورا شاهد آورده‌اند که اگر کسی واقعاً قلب و دلش با ولایت و ائمه باشد، باید در عملش نیز نشان دهد. آن زمان چیزی بهتر از درس خواندن برای حاج محمود وجود نداشت، ولی هدف بالاتر و متعالی‌تری داشتند که همان مبارزه با رژیم بود. به خاطر همین موضوع دیگر قید درس خواندن را زدند. پس از پیروزی انقلاب که جنگ شروع می‌شود، باز شهید شهبازی دغدغه‌های بزرگ‌تری دارد و به خاطر همین دوباره سراغ درس و دانشگاه نمی‌رود. پس از انقلاب نیز تمام فعالیت‌هایش هم در تهران متمرکز بود. روز ورود امام خمینی به کشور، ایشان مسئول تیم حفاظت از امام در بهشت‌زهرا را برعهده داشتند و شهید بهشتی چنین حکمی را به ایشان داده بود. پس از پیروزی انقلاب هم وارد کمیته‌های انقلاب شدند و ما تمام اینها را بعدها متوجه شدیم. در دست‌نوشته‌های‌شان این مسائل را نوشته‌اند که خودشان راه را آگاهانه پذیرفته‌اند و هدف برایش مشخص و روشن است.

یعنی هیچ صحبتی درباره فعالیت‌های‌شان در خانه نمی‌کردند؟

سال ۱۳۵۹ که جنگ شروع می‌شود، ایشان مأموریت پیدا می‌کنند که به همدان بروند. آن زمان فرمانده سپاه همدان می‌شود و ما اصلاً از این مسئولیت هیچ اطلاعی نداشتیم.

> روزی که خبر شهادت حاج محمود را آوردند، پاسداران با چند مینی‌بوس جلوی منزل‌مان پیاده شدند و روی پارچه‌های‌شان شهادت سردار رشید اسلام و فرمانده سپاه همدان را تسلیت گفته بودند. ما تازه آن زمان متوجه مسئولیت‌های شهید شدیم

شهید شهبازی در مرکز تصویر در جمع رزمندگان

> حاج محمود خیلی مطالعه می‌کرد. در منزل پدری‌مان کتابخانه بزرگی وجود داشت که انواع و اقسام کتاب در آن پیدا می‌شد. کتاب‌های شهید مطهری را می‌خواند و هر زمان که از تهران می‌آمد، برایمان کتاب می‌آورد. به من می‌گفت این کتاب‌ها را بخوان و بعد از اینکه خواندی بچه‌های برادرمان هم بخوانند

یکبار پدرم که به همدان رفته بود، حاج محمود پس از اینکه متوجه می‌شود پدرمان به محل کارش رفته، سریع از دفتر کارش بیرون می‌آید و شلنگ آب را برمی‌دارد، مشغول آبیاری درختان می‌شود. وقتی پدرم می‌پرسد اینجا چه کاری انجام می‌دهی، برادرم می‌گوید باغبان هستم. اصلاً هیچ چیزی درباره کارهای‌شان نمی‌گفتند. وقتی هم از جنگ می‌گفتند ما فکر نمی‌کردیم فرمانده باشد. مادرمان ناراحتی قلبی داشت و مریض بود و گاهی به برادرمان می‌گفت، محمود در خانه بمان و این بار به جبهه نرو. شهید می‌گفت مادر! اگر من به جبهه نروم جان بچه‌های زیادی به خطر می‌افتد و باید بروم تا محافظ جانشان باشم. ما آن زمان متوجه حرف‌های ایشان نمی‌شدیم، آنقدر تواضع داشتند و خاضع بودند که می‌خواستند گمنام باشند و حتی این گمنامی تا ۱۵، ۱۰ سال پس از شهادت‌شان هم باقی ماند و مردم خیلی از جایگاه و فعالیت‌های حاج محمود خبر نداشتند. روزی که خبر شهادت حاج محمود را آوردند، پاسداران با چند مینی‌بوس جلوی منزل‌مان پیاده شدند و روی پارچه‌های‌شان شهادت سردار رشید اسلام و فرمانده سپاه همدان را تسلیت گفته بودند. ما تازه آن زمان متوجه مسئولیت‌های شهید شدیم و همچنین ایشان معاون حاج احمد متوسلیان بود و در لشکر ۲۷ مسئولیت مهمی برعهده داشت.

ارتباط‌شان با تهران و شهرهای دیگر از زمان دانشگاه شروع شد؟

بله. زمان انقلاب حاج محمود در اصفهان در فعالیت‌های انقلابی جزو اولین نفرها بود و شبانه در کوچه و پشت‌بام شعار می‌داد و همیشه جلودار بود. در تحصن معروف اصفهان در منزل آیت‌الله خادمی، حاج محمود آنجا بودند و پدرم چقدر اضطراب داشت که اتفاقی برایش نیفتد. بعد از قبولی در دانشگاه به تهران و همدان رفت، هنگام شهادت حاج محمود ابتدا به همدان رفتیم و پیکرشان را یکبار در همدان تشییع کردند و بعد در ملایر هم تشییع شد. پس از آن پیکر شهید در نماز جمعه تهران هم تشییع شد و سپس به اصفهان آمد و مراسم تشییع و خاکسپاری در این شهر هم برگزار شد. همه افسوس می‌خوردند که حاج محمود را آنطور که باید و شاید نشناختند. یکی از عواملی که باعث شناخته شدن شهید شهبازی برای عموم مردم شد، شهید همدانی بود. ایشان از دوستان نزدیک برادرم بود و خیلی به حاج محمود ارادت داشت و هر وقت به اصفهان می‌آمد، بدون اطلاع به ما، سر مزار برادرم می‌رفت. وقتی می‌خواستند از آزادی خرمشهر بگویند نام حاج محمود از زبان‌شان نمی‌افتاد. می‌گفتند در جریان آزادسازی خرمشهر حاج محمود همه جا حضور داشت. در یکی از مراسم‌ها سردار همدانی به یکی از مسئولان حفظ آثار اصفهان می‌گوید چرا به شهید شهبازی پرداخته نمی‌شود و پس از آن یادواره و برنامه‌هایی درباره شهید برگزار شد.

در خانه شخصیتی جدی داشتند یا اهل شوخی، بگو و بخند بودند؟

هر وقت به خانه می‌آمدند خیلی با ما شوخی می‌کردند. همرزمان شهید هم می‌گویند در عین جدیت و صلابت در حین کار، در کنارش اهل شوخی هم بودند. در منزل هم همینطور بودند، همچنین روی درس‌های‌مان حساسیت زیادی داشتند به ویژه درس عربی. شهید شهبازی آدم گوشه‌گیری نبود و برعکس خیلی اهل صله‌رحم بودند. هر وقت از تهران می‌آمدند، به بستگان سر می‌زدند. برادرم زمان شهادت تنها ۲۴ سال داشتند و در کنار قبولی در دانشگاه، نهج‌البلاغه تفسیر می‌کردند و قاری قرآن هم بودند و مسئولیت‌های مهمی در سپاه داشتند. از لحظه به لحظه عمرشان به خوبی استفاده می‌کردند. شهید خوش‌لفظ می‌گوید، حاج محمود مثل بزرگ یک جامعه بود و راه را نشان‌مان می‌داد، شهید شهبازی با وجود سن کم انگار آینده را پیش‌بینی می‌کرد.

این خودسازی را چطور انجام می‌دادند؟

حاج محمود خیلی مطالعه می‌کرد و در منزل پدری‌مان کتابخانه بزرگی وجود داشت که انواع و اقسام کتاب در آن پیدا می‌شد. کتاب‌های شهید مطهری را می‌خواند و هر زمان که از تهران می‌آمد، برایمان کتاب می‌آورد. به من می‌گفت این کتاب‌ها را بخوان و بعد از اینکه خواندی به بچه‌های برادرمان هم بده. تازه بحث‌های عقیدتی می‌کرد و زمانی که فرمانده سپاه همدان بود با نماینده گروه‌های سیاسی صحبت و بحث می‌کرد، خیلی انسان آگاه و بصیری بودند.

خانواده‌تان از بابت نبودن‌های مداوم حاج محمود نگرانی نداشتند؟

پدرم خیلی دلواپس بودند و فقط در این حد که برادرم رزمنده است از مسئولیت‌های ایشان اطلاع داشت. مادرمان هم خیلی به برادرم وابسته بود. حاج محمود در یکی از دستنوشته‌هایش می‌نویسد، هر چه دارم از مادرم دارم و در ادامه خطاب به مادرمان می‌گوید چه بگویم. انگار یک حرف‌های نگفته‌ای داشتند که هیچ‌گاه فرصت ابراز و گفتنش هم پیش نیامد. سال ۱۳۶۱ که حاج محمود به شهادت رسید، مادرمان هم یک‌سال بعد از دنیا رفت و پدرمان نیز سال ۱۳۶۴ درگذشت. غم اولاد خیلی سنگین است، آن هم جوانی مثل حاج محمود. آن زمان وقتی از رادیو و تلویزیون برای مصاحبه می‌آمدند پدرم تا می‌خواست صحبت کند، بغض در گلویش می‌نشست و چشمانش خیس اشک می‌شد. پدرم اصلاً نمی‌توانست از حاج محمود صحبت کند. خیلی وابستگی‌شان زیاد بود. سال‌های سختی برایمان بود. پس از آن و در اوایل دهه ۸۰ یکی از برادران‌مان را به خاطر بیماری از دست دادیم. هفت ماه بعد خواهرمان از دنیا رفت و سال بعد از آن یکی دیگر از برادرهایمان درگذشت. یکی دیگر از برادرهایمان نیز چهار سال پیش از دنیا رفت. از آن برادر و خواهرها، تنها من و یک برادر مانده‌ایم.

در ایام آزادی خرمشهر چه حال و هوایی دارید؟

هر وقت روزهای منتهی به آزادی خرمشهر می‌رسد، من با تمام‌وجودم خوشحال می‌شوم. حس و حالش هیچ‌وقت کهنه نمی‌شود. مخصوصاً مداحی ممد نبودی ببینی همچنان برایم تازگی دارد. یکی از دوستان شهید می‌گوید، حاج محمود تا نزدیکی دروازه‌های خرمشهر آمد، ولی دیگر جسمش داخل شهر نیامد. برادرم کنار نهر خین شهید می‌شود. انگار دو رزمنده مجروح می‌شوند و برادرم برای کمک به آنها می‌رود که آنجا به شهادت می‌رسد.

نمای نزدیک

ارتباط با حاج احمد متوسلیان و شهید همت

حاج محمود در عین جاذبه برای دوستان، برای دشمنان دافعه داشت. با دوستان خیلی مهربان بود، ولی با دشمنان خیلی سفت و سخت برخورد می‌کرد. البته با کسانی که دچار غفلت شده بودند، مدارا می‌کرد. اوایل انقلاب و جنگ وقتی به اصفهان می‌آمد خیلی باحوصله و منطق با اقوام صحبت می‌کرد و مسائل مختلف را به آنها توضیح می‌داد. اگر کسی مخالفتی داشت کاملاً اقناع‌شان می‌کرد. حاج محمود انسانی چندوجهی بود. در عبادت، اخلاق و هوش انسان شاخصی بود. آقای محسن رضایی جایی می‌گویند اگر شهید شهبازی شهید نمی‌شد حتماً یکی از مهره‌های مهم کشور می‌شد. همچنین ایشان می‌گوید زمانی که می‌خواستم تیپ محمدرسول‌الله(ص) را تشکیل دهم، سراغ حاج احمد متوسلیان، حاج محمود شهبازی و حاج ابراهیم همت رفتم و به آنها گفتم یکی از شما سه نفر باید فرمانده شود و خودتان فرمانده را تعیین کنید. این سه شهید در مکه با هم عقد اخوت و پیمان برادری بسته بودند. مهر سال ۱۳۶۰ همه با هم به حج می‌روند و عهد و اخوت برادری‌شان را می‌بندند. شهید حسن باقری در رابطه با عملیات بیت‌المقدس می‌گوید، قبل از شروع عملیات باید شناسایی‌ها را انجام می‌دادیم و حاج محمود به همراه همرزمانش ۱۴ شب از قرارگاه تا نزدیکی جاده اهواز خرمشهر می‌رفت تا شناسایی‌ها را انجام دهد. بیابان‌های آنجا حالت رمل دارد و اگر باران بزند به پوتین‌ها می‌چسبد و راه رفتن را سخت می‌کند. یک روز وقتی هنگام برگشت فرماندهان می‌بینند حاج محمود لنگ لنگان راه می‌رود و وقتی از ایشان می‌پرسند چه اتفاقی افتاده است، شهید می‌گوید پایش تاول زده است. اینطور نبود که در داخل اتاق بنشیند و به دیگران دستور بدهد. خیلی هم روی نیروهایش حساسیت داشت. شهریور ۱۳۶۰ وقتی عملیات بازی دراز انجام می‌شود، دشمن تلفات زیادی از ما می‌گیرد. حاج محمود از این موضوع خیلی ناراحت می‌شود و در پادگان دوکوهه با ناراحتی می‌گوید جواب خانواده این بچه‌ها را چه طوری باید بدهم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۴۸۸

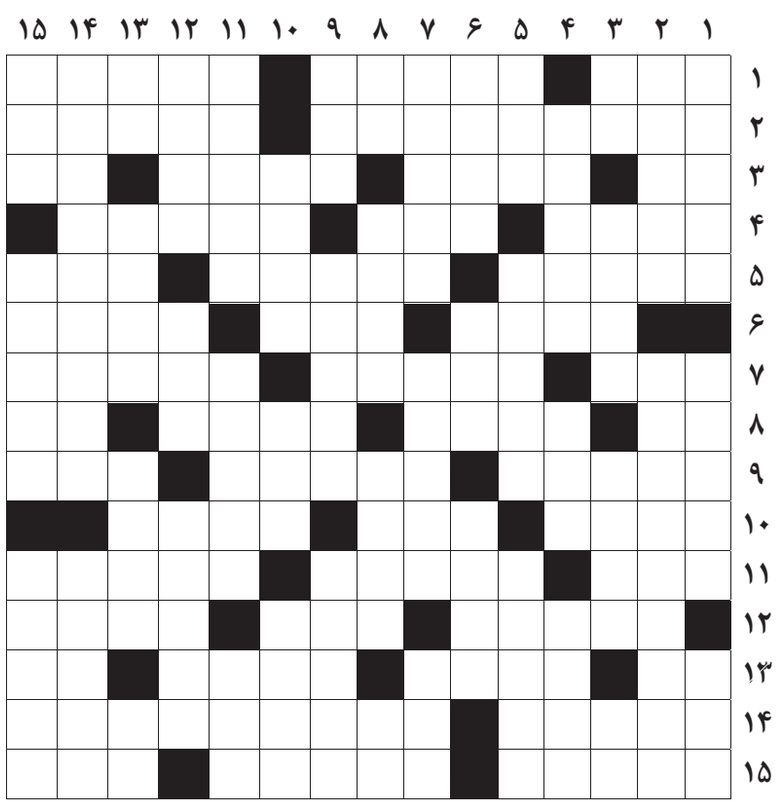

از راست به چپ

■ ۱- میمون- شهری در سیستان و بلوچستان- دومین شهر بزرگ ایتالیا ■ ۲- قسمتی در یک اداره- کلاه ایمنی ■ ۳- ترک استخوان- اسلوب و روش سخن- کله پز- یک لحظه ■ ۴- دوست داشتن- ترش و شیرین- دیده‌بان ■ ۵-سوغات قزوین- غذا دادن به کسی-افسوس و دریغ ■ ۶-پرهیزکارتر- سنگ- تخم ماهی ■ ۷- گودال عمیق- پیشامدهای ناگوار- از نام‌های دخترانه ■ ۸- شخص و آدمی- جنس ضعیف- بی پدر- تاکسی پرظرفیت ■ ۹ـ بیماری‌ها- پدر فریدون- اندوهگین ■ ۱۰- یگانه و یکتا- پارچ ماهی- پول پرست ■ ۱۱-رئیس فقید مجلس خبرگان- فرشته نگهبان- خلافت و جانشینی ■ ۱۲- راننده هواپیما- از ورزش‌های لوکس- از مهره‌های شطرنج ■ ۱۳-آزاد مرد کربلا- شرم و حیا- توان و نیرو- برهنه ۱۴- رسانه‌ی شنیداری- از سازمان‌های وابسته به شهرداری ■ ۱۵ـ مژده و خبرخوش- نوعی جامه که روی قبا پوشند- شرمنده

از بالا به پایین

■ ۱- کتاب لغت- پرنده‌ای خوش آواز کمی بزرگ‌تر از گنجشک- جنگ ■ ۲- دزدیدن و بردن- ساختمان بسیار بلند ■ ۳- وحشی- مطلع و باخبر- کوچ کردن- علت و مرض ■ ۴- آسیایی که با نیروی دست کار می‌کند- از اقوام آریایی قرن هفتم- زمین غیرقابل کاشت ■ ۵- رمزی- جمع قرض- نفت سیاه ■ ۶- سنگ مرمر- از استان‌های مرکزی کشورمان- حلال رنگ ■ ۷- از دانه‌های خوراکی شبیه لوبیا- توهین و تحقیر- افسانه و داستان کوتاه ■ ۸ـ از خواهران نویسنده انگلیسی - ظاهری و جزئی- آب جامد که ببارد- مایع هستی بخش ■ ۹- سم- چیزهای شگفت آور- از نام‌های دخترانه ■ ۱۰- سنگینی و متانت- گروه و دسته- خراب و ضایع ۱۱- بزرگی ها و جوانمردی‌ها- ضمیر اشاره جمعی- از اعضای بدن ■ ۱۲- قانون مغولی- نوعی گیسوی تافته- نماد جدایی ■ ۱۳- سست و بی حال- صفت حیوانات جنگلی- باد خنک- صدای درد ■ ۱۴- درختی از تیره موردی‌ها با برگ‌های معطر نوک دراز که جوشانده آن برای بیماری‌های تنفسی و آنفلوآنزا مفید است- آسوده و راحت ■ ۱۵- بدبو- یارو- قرآن را با قرائت صحیح خواندن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۴	۸					۳	
			۵	۲	۶			
							۲	۷
۹	۲	۵						
		۱					۷	۴
			۹	۶	۳			
							۴	۱
				۳	۷			
	۸	۲			۱			

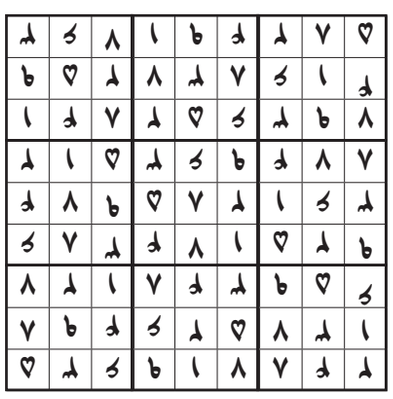

جدول کلمات متقاطع
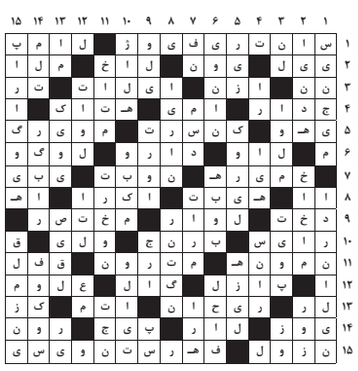
پاسخ جدول شماره ۶۴۸۷